



یکشنبه ۱۸ خرداد ۱۴۰۴



شماره ۴۴۳۰



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

برکینگ وحشی



عطیه همتی

دبیرگروه جامعه

مسال ۲۰۰۸ بود که سریالی به نام برکینگ ید یا به فارسی «بد شدن» بسیار مورد توجه قرار گرفت و بعد ۵ فصل آن نیز ساخته شد. داستان یک معلم شیعی مساده‌ای به نام «والتر وایت» که به طور اتفاقی به پست خردفروش‌های مواد مخدر می افتد و آرام‌آرام خودش تبدیل به یکی از تولیدکننده‌های زبده شیشه می‌شود و یک امپراتوری مواد مخدر تشکیل می‌دهد که از اروپا تا آمریکا و مکزیک را در برمی‌گیرد. برکینگ بد با نمره ۹٫۵/IMDB تمام جهان را درنوردید و طرفدارانش سر اینکه بهترین سریال جهان است چانه می‌زنند. شما شاید اوایل کار از اینکه والتر شخصیت تر و تمیزش را دارد از دست می‌دهد، ناراحتید اما چون دار بهترین جنس جهان را تولید می‌کند، خوششان می‌آید؛ از اینکه دیگر سرسرش جلوی زن و بچه‌اش پایین نیست و مشکلات مالی ندارد. جایی از سریال هست که «والتر وایت» به‌خاطر بیماری سرطان سرش را می‌تراشد و تغییر چهره می‌دهد و یک کلاه لبه‌دار بزرگ سرش می‌گذارد. آنجاست که «هایزنرگ» نام مستعار کاری او که کارتل مواد مخدر صنعتی است متولد می‌شود و دیگر هیچ شباهتی به آن معلم

تلاش یک وحشی برای حداقل ها



زینب مرزوقی

خبرنگارگروه جامعه

از چهره‌ها در این سریال بگذریم، «وحشی» تماماً یک سریال رئال و واقعی است. در ابتدای فیلم و پیش از شروع سریال، کارگردان به بیننده اعلام می‌کند اتفاقات این سریال واقعی است. همین امر کافی است تا بیننده در ادامه سسریال در جایی که سریال به اوجش می‌رسد، از خودش بپرسد اگر من به جای داوود اشرف باشم و به یکباره درهای بدبیاری روزگار، رو به زندگی‌ام باز شود، انتخابم چه خواهد بود؟ دقیقاً یکی از نقاط قوت وحشی این است که این سریال به دلیل سوژه واقعی فیلم، اجازه می‌دهد

وحشی، ترابی را جدی بگیرا



مریم فضایی

خبرنگار گروه فرهنگ

فیوودر داستانیفسکی اگر امروز زنده بود و می‌توانست سریال «وحشی» را ببیند، در توصیف آن می‌نوشت: «هیچ چیز آزاد‌هنده‌تر و تحمل‌ناپذیرتر از این نیست که آدم به خاطر یک اتفاق نابود شود، اتفاقی که می‌توانست نیفتد.» این جمله خلاصه و تمام آن چیزی است که در سریال «وحشی» دیده می‌شود؛ جهانی از آدم‌هایی که بی‌آن‌که ذاتاً پلید یا خطاکار باشند، به شکلی تدریجی، ناخواسته و حتی با نیت خیر، به قعر تاریک‌ترین اتفاقات ممکن پرتاب می‌شوند.

هومن سیدی اینجایش از همیشه به‌نویسنده‌ای مانند داستانیفسکی نزدیک شده است؛ او همان‌قدر که تماشاگر خشونت، جبر، فروپاشی و سقوط آدم‌های داستانش است، همان‌قدر هم با چشمی دقیق و بی‌قضاوت، آن‌ها را در برزخ گناه و بی‌گناهی تماشا می‌کند. اما فائز از این مضمون پرکشش، جذاب و آزاربخش، باید به قالبی اشاره کرد که «وحشی» در آن ساخته‌شده؛ ژانری که هنوز در تولیدات ایرانی چندان ریشه ندوانده و مصادیق درخشانی در آن کم‌شمارند؛ ترکیب درام و جنایت، پرداختن

شیعی ساده مدرسه که هشتش گروی نهش است، ندارد و ما چندفصل دیگر با هایزنرگ همراه می‌شویم. «وحشی» نیز ماجرای تولد یک شخصیت جدید درون یک شخصیت متفاوت است و ما قسمت به قسمت باید دلایل و مستداتی را ببینیم که قرار است داوود را از یک کارگر ساده «توتل» به یک «وحشی» تبدیل کند. به‌خصوص آنکه در تیتراژ ابتدایی تاکید می‌شود فیلم برگرفته از یک داستان واقعی است و کاراکتر داوود از ذهن نویسنده صرفاً بیرون نیامده، بلکه دارد در یکی از زندان‌های کشسور دوران محکومیتش را می‌گذراند. زندانی که آغاز وحشی‌ شدن او نیز دقیقاً از سوار کردن دو بچه مدرسه‌ای آغاز می‌شود.

داوود بده‌بستان‌های مختلفی با خودش، جامعه و حتی ساختارها دارد که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند و هرکدام را اسیدی در شکل‌گیری شخصیت تازه او موثر می‌داند. او خودش را یک کارگر می‌داند که جایگاه اجتماعی بالایی ندارد. از همین رو به طرق مختلف تلاش می‌کند با نمداهای ساختار درنیفتد. او با رنیش توتل کاران با اینکه دوام است حقوق نگرفته‌اند در نهانی حتی جایی تلاش می‌کند تنش‌های کارگران را مدیریت کند ولی در نهایت می‌بینیم خودش قربانی می‌شود. داوود حتی در زندان تلاش می‌کند با رئیس زندان همکاری کند و به

تسا مخاطب با آن همدات‌پنداری کند و در مقاطع مختلفی از سریال، خودش را به جای شخصیت‌های مختلف فیلم جا بزند. اگر من به جای داوود اشرف بودم، انتخابم چه بود؟ اگر من به جای رها جهانشانی بودم، انتخابم چه بود؟ مخاطب حتی می‌تواند خودش را به جای شخصیت‌های فرعی و اطرافیان داوود اشرف نیز تصور کند و برای چندمین بار از خودش و انتخابش و حتی دلیل انتخابش سؤال کند. همین موضوع کافی است که مخاطب خود را به سوژه نزدیک کند و در نقاط مختلفی از سریال، با سریال و کاراکترها ارتباط بگیرد.

جلای از اینکه وحشی موقعیت ارتباط‌گیری به مخاطب می‌دهد، درباره متولدشدن وحشی وچگونگی تولدوحشی فرصت‌اندیشیدن می‌دهد. یعنی

به این جهان تیره و پیچیده، آن‌هم در قالب یک سریال بلند، کاری است دشوار و پریسک. اغلب آثار ایرانی یا به سطحی‌ترین بیان از جرم و جنایت بسنده می‌کنند، یا درگیر هیجان‌های مصنوعی و شخصیت‌هایی که در تیپ مانده‌اند، می‌شوند. اما «وحشی» در حال طی کردن خلاف این مسیر است. فیلمنامه‌اش به‌خوبی قواعدی را می‌شناسد و چون آن‌ها را بلد است، به موقع آن‌ها را به کار می‌برد یا حتی زیر پا می‌گذارد. درست همان‌طور که شخصیت‌هایش در مرز قانون و بی‌قانونی، اختیار و اجبار، مدام در حال عبور از این خطوط هستند. در چنین بستر مه‌آلودی، سیدی موفق می‌شود جهانی باورپذیر، تلخ و تراز یک خلق کند که در آن نه‌فهرمانی وجود دارد و نه‌شر مطلق؛ همه چیز در خاکستری‌ترین شکل ممکن، تلاش می‌کند تا انسانی را روایت کند که زیر پوست شهر، آرام‌وبی‌صدا، به سمت سقوط رانده می‌شود.

اما این یادداشت قرار نیست به بررسی میزان موفقیت سیدی در روایت یا تحلیل بازی‌بازیگران کارکنش‌ه‌و بازیازیرگانش بپردازد؛ گرچه تردیدی نیست که «وحشی» در تمام این جنبه‌ها، اثری دقیق، منسجم و حساب‌شده است و هومن سیدی‌با دیگر هنر هنر خود را در خلق جزئیاتی پررنگ و شخصیت‌هایی زنده نشان داده است. مسئله اصلی اینجاست: آیا «وحشی» بیش از آن‌که

او اطلاعات می‌دهد و باز می‌بینیم نتیجه این همکاری نه‌تنها به نفع او تمام نمی‌شود بلکه ضرر می‌کند. او با محیط دورش هم همین است. سعی می‌کند زمینش را دست قاچاقچی ندهد. دو بچه‌مدرسه‌ای که در بیابان تنها هستند را برای امنیت بیشتر سوار می‌کند. به دوستش برای تولد دخترش کمک می‌کند اما هیچ کدام قدم‌هایی که داوود برایشان برداشته است را نه‌تنها نمی‌بینند بلکه علیه‌اش می‌شوند. شاید حتی یکی از نمونه‌های واضح را بتوان در زمینی دید که داوود به قول خودش بی‌گناه از دست داده است.

رابطه عاطفی داوود نیز در شکل‌گیری وحشی نقش موثری دارد، او از همه تنش‌هایی که با آن سر و کله می‌زند به یک رابطه عاطفی پناه می‌برد، اما این رابطه نیز برآمده از همان دنیای بیرون است که باز باقی‌مانده شخصیت صاف و ساده او را نیز کاردی می‌کند.

سریال جدید هومن سسیدی با آن فضای ذهنی که از او در تولیدات پیشینش سراغ داریم در کشمکش روابط میان آدم‌ها و اجزای مختلف جامعه قرار دارد. سنجاقکی که در قسمت اول پال می‌زند سبب طوفانی در پایان سریال می‌شود و او هر قسمت نشسته و این روند را با حوصله روایت می‌کند. اثر یک اتفاق و تصمیم کوچک که خیرخواهانه انجام گرفته و شاید ساده‌لوحانه به خطر افتاده یکباره طوفانی به راه می‌افتد که

مخاطب وقتی به انتهای سریال می‌رسد، در یک دوگانگی میان این مسئله که وحشی کدام شخصیت سریال است، گیر می‌افتد. بالاخره وحشی که از یک ساختار معیوب متولدشده است، داوود اشرف است یا رها جهانشاهی؟ سریال به دلیل سوژه واقعی در دل مخاطب این نگرانی را به وجود می‌آورد که نکند وحشی‌که در آینده متولد می‌شود، خودش باشد. وحشی از این منظر یک سریال موفق است که نشان‌دهنده واقعی چالش‌های زندگی طبقه کم‌برخوردار است. در وحشی نه‌تنها کاراکترها، بلکه لباس‌ها و جایگاه‌های شغلی افراد نیز نماد هستند. در وحشی، داوود اشرف نماد یک قشر است. رها جهانشاهی و هر یک از کاراکترها، در کنار پیش بردن سریال، نماد یک قشر هستند و به نظر می‌رسد دقیقاً به دلیل پرورش کاراکترهاست که

بخواهد مخاطبش را درگیر کند، او را نمی‌آزارد؟ آیا تماشا‌ی این حجم از استرس، خشونت و سقوط تدریجی، در نهایت با تماشاگرش چه می‌کند؟ آیا این کار را می‌کند تا همدلی و ترحم تماشاگرش را به دست بیاورد یا می‌خواهد او را با تلخ‌ترین شکل واقعیت آشنا کند؟ سیدی حتی در قسمت اولی که دو بچه کشته شده‌اند، به جای تیتراژ، صدای پسر بچه را می‌گذارد تا مخاطب با پایان سریال هم نتواند یک نفس راحت بکشد. داوود قصه وحشی از چاله در می‌آید و با سر به چاهی بدتر و عمیق‌تر از قبل می‌رود. مخاطب از دست او و بدشناسی‌هایش حرص می‌خورد، اما داوود که انکار ناخ را با بدشناسی برپا نده‌اند، پشت سر هم بدشناسی می‌آورد. البته که داوود همچین بی‌گانه هم نیست. بزرگ‌ترین اشتباه داوود ترسو بودنش است. او می‌ترسد از اینکه واقعیت را بگوید، به همین خاطر تا جایی که می‌تواند پنهان می‌کند و وقتی دیگر نتواند چیزی را مخفی کند، می‌پذیرد. همین دو ویژگی بدشناسی و ترسو بودن است که باعث می‌شود بیننده با او همراه شود و برایش دل بسوزد و از دستش حرص بخورد.

اما داوود، ساخته و پرداخته هومن سیدی است؛ همان کسی که او را شکل داده، تنظیم کرده و حالا رو به‌روی دوربین قرار داده تا در موقعیت‌های متضاد بسنج‌ب‌ش. اما در نهایت، داوود می‌ماند و کوهی از مشکلاتی که

هم داوود را در بر می‌گیرد و هم داوود اینجا نمادی از یک «جزء» است که شاید در فصل بعد قرار است یک «کل» که می‌تواند جامعه باشد را به‌هم می‌ریزد و سیدی دارد پله‌پله نشانمان می‌دهد. اگرچه هم‌بندی داوود به او تلنگری می‌زند که خودش هم مقصر است اما آنچه سیدی پیش‌رویمان قرار داده سهم خود داوود را کوچک‌تر می‌داند و بیشتر او معلولی است از روابط بیرونی و بده‌ستانی که او هر چه تلاش کرد جواب نداد. حتی جایی داوود معتقد است دلیل پنهان‌کاری‌هایش هم بیرونی است و همین واژه را به پلیس داخل فیلم می‌گوید. حالا که او بیش از هر چیزی دلیل وحشی شدن داوود اشرف را بیرون نشان داده، سسوالی که می‌شود از سیدی پرسید این است که جدای از آنچه که در واقعیت رخ داده است، در فضای ذهنی او اگر داوود از همان روز نخست راستش را گفته بود سرنوشت بهتری در انتظارش بود؟ آیا فیلمساز این قشر از جامعه را همواره قربانی می‌داند؟ یعنی چه راستش را بگوید چه نگوید باز هم همین می‌شود. یا به اصطلاح اگر گردنگیر داوود فعال بود بعد از ماجرای روز نخست، او چه سرنوشتی داشت؟ راستش با فضای که در فیلم سراغ داریم گمان نمی‌کنم. به نظر می‌رسد نویسنده و کارگردان فیلم این قشسر را در هر صورتی همواره همواره قربانی شرایطی که در آن زیست می‌کند، می‌داند.

لباس‌ها نیز نماد شده‌اند. در مجموع وحشی توانست به خوبی تقلا برای زیستن در طبقه فقیر را به نمایش درآورد. در وحشی قشر کم‌برخوردار برای تمام ابعاد زیستن در تکاپو و تلاش است. برای نان در آوردن، برای زندگی و برای بازگشت به کار و حتی برای عاشقی نیز در تلاش و تکاپوست. وجهه دیگری که در این سریال اجازه همدات‌پنداری مخاطب را می‌دهد دقیقاً همین تلاش و تکاپوی قشر ضعیف در نگه داشتن حداقل‌ها و به دست آوردن‌ها در زندگی است. مخاطب در طول سریال خودش را می‌تواند یک وحشی بالقوه در یک ساختار شکست‌خورده تصور کند و از خودش بپرسد اگر روزی در این ساختار محکوم به شکست باشد، وحشی شدن را خواهد پذیرفت یا همچنان برای یک زندگی حداقلی تلاش خواهد کرد؟

همراه خودش دارد. اوست که مقابل عشقش می‌نشیند و باید بشنود جمله تلخ «سلیقه‌ات بدک نیست.» اوست که شب‌ها در زندان از دست کمال خواب ندارد و انفرادی را به جان می‌خرد. ودر پایان، داوود است که باید تصمیم بگیرد؛ آیا حاضر است ویک‌لش دختری دیوانه که دوستش دارد اما باعث و بانی مشکلاتش است، باشد یا خیر؟

اماد این میان، قطعاً می‌شود به هومن سیدی هم خرده گرفت. هومن سیدی استاد ساختن جهان‌هایی خشن، فشرده و ناعادلانه است. جهانی که در آن شخصیت‌ها، حتی اگر بی‌گناه هم باشند، محکوم به رنج‌اند؛ جهانی که عدالت در آن همیشه دیر می‌رسد یا هرگز نمی‌رسد. در «وحشی» نیز، مانند آثار پیشین او، قرعه این وضعیت به داوود اشرف خورده است. هر بار که گمان می‌رود می‌توان اندکی نفس کشید، واقعه‌ای دیگر، شوکی دیگر، فروپاشی تازه‌ای رقم می‌زند. این ساختار فراز و فرود مداوم، به لحاظ دراماتیک بسیار کارآمد است؛ تعلیق می‌سازد، کنج‌کاوی بر می‌انگیزد و مخاطب را پای اثر نگه می‌دارد، اما مسوال من از شما این است: به چه قیمتی؟ مخاطب این مسوال کسی نیست جز خالق سریال «وحشی»، کسی که این سریال را نوشته و آن را کارگردانی کرده است. به قول کارگردان دیگری، «از کوزه همان برون تراود که در اوست».

قرار بود فیلم‌ها آینه‌ای باشند برای نشان‌دادن زخم‌های جامعه، امروز به نظر می‌رسد همین زخم‌ها فیلم‌ها را ساخته‌اند. «وحشی» اگرچه یک اثر هنری است، اما واقعیتی را بازتاب می‌دهد که نمی‌توان از آن چشم‌پوشید. نمایی از انسانی که در جست‌وجوی معنا در دل هرج‌ومرج، درگیر خشونت می‌شود که گویی چاره‌ای جز پذیرفتنش ندارد. اینجاست که سریال فراتر از قاب تصویر عمل می‌کند؛ وارد ذهن مخاطب می‌شود، وارد زندگی‌اش و شاید ناخواسته نسخه‌ای از خودش را در رفتار و گفتار ما تکثیر کند. اگر در سال‌های گذشته، کارگردان‌ها به دنبال روایت زخم‌های پنهان جامعه بودند، امروز روایت زخم‌های عیان، شاید تنها راه بقا برای هنر باشد. اما سؤال مهم اینجاست: آیا این بازتاب‌ها کمکی هم می‌کند؟ تا چه حد درمان است و از کجا تبدیل به تکرار درد می‌شود؟ سیدی با وحشی شاید ناخواسته دارد واقعیتی را ثبت می‌کند که از همیشه بی‌پرده‌تر و خشن‌تر شده. اما همین‌قدر که ثبت این واقعیت ضروری است، مسئولیت آن نیز سنگین است.

روایتگری و پایان‌بندی نشان داد که اکنون قورباغه‌ها بالغ شده. نه‌تنها از دیگر آثار هومن سسیدی چند قدم جلوتر است؛ بلکه نسبت به دیگر آثار ساخته‌شده در سینمای ایران هم حرفی برای گفتن دارد. از زمانی که برای تولیدش صرف‌شده تا لنزهای مخصوصی که برای فیلم‌برداری خریداری شده همه‌گواه از یک سریال حرفه‌ای به ما می‌دهند. اما اگر «وحشی» قرار است ردی از خود در جامعه به جا بگذارد بهتر است آن اثر مانند نامش نباشد. در روزگاری که وقتی یک ریزلر در اینستاگرام وایرال می‌شود یا سریال محبوبی از تلویز یون پخش می‌شود تکه‌کلام‌های آن‌ها بر سربزان مردم می‌افتد... فکرکردن به اینکه از سریال «وحشی» قرار است چه چیزی وارد کلام مردم شود کمی ترسناک است. ترسناک است که وحشی فقط یک سریال نباشد و زندگی‌هایمان شبیهش شود. در روزهای زندگی می‌کنیم که هر روز در اخبار از قتل و دزدی و تجاوز می‌خوانیم و داشتن سلاحی سرد تبدیل به امری عادی شده. فکرکردن به عاقبت این اوضاع آدم را یاد صحنه‌هایی از خود سریال می‌اندازد؛ جایی که مرز میان واقعیت و داستان به طرز ترسناکی محو می‌شود. اگر روزی

بیشتر شناخته‌شده هومن سسیدی یعنی «مغزهای کوچک زنگ‌زده» وجود دارد، مشاهده می‌شود. حتی این بار هم سیدی دوربینش را می‌گذارد وسط کوچه‌های تنگ، خانه‌های کوچک و خراب و قابش را روی مردم خسته از فقر و مشکل تنظیم می‌کند. حال چه اتفاقی افتاده است که سیدی دوباره فیلش یاد هندوسازی کرده و به ایده‌های قدیمی و به فیلمنامه‌های خاک‌خورده‌اش رجوع می‌کند؟ شاید تأثیراتی که سریال‌های جنوب شهری بر جامعه دارند و جریان راه‌افتاده ناشی از آن‌هاست که ایجاب می‌کند فیلمسازی مثل سیدی سراغ بازسازی آثار قدیمی‌اش برود. اما این بازسازی که در موردش حرف می‌زنیم شباهتی به مغزهای کوچک زنگ‌زده ندارد به جز ژانر و بستر جنوب شهری که در آن‌ها به کار رفته.

داستان زندگی داوود اشرف که برگرفته از زندگی علی اشرف، مجرم سابقه‌دار است خاص‌تر از آن است که بتوانیم به اثر دیگری تشبیهش کنیم. «وحشی» به‌قدری ویژگی‌های خوبی دارد و منحصر به‌فرد است که می‌توانیم بگوییم سسیدی قورباغه‌اش را قورت داده. «وحشی» در

قورباغه وحشی



سیدامیرحسین دین‌پور

خبرنگار

در روزهایی که زندگی‌مان بیشتر از قبل شبیه یک فیلم جنوب‌شهری شده است، ساخت سریالی با این مضمون دست‌خورده که بتواند ما را از زندگی خودمان جدا کند؛ یعنی آن اثر واقعاً توانسته وحشی‌تر از زندگی خودمان باشد. اگر نگاهی به الگوی فیلمسازی هومن سیدی بیندازیم می‌فهمیم که سیدی سسریال‌هایش را یک‌بار از قبل ساخته و به داستان‌هایش جان داده. داستان سسریال «قورباغه» که اولین سریال هومن سیدی است بسیار شبیه سومین ساخته سینمایی او یعنی «اعترافات ذهن خطرناک من» می‌باشد. داستان این سسریال در باره مرد معتادی است که مواد مصرف می‌کند و اتفاقی را که در ۲۴ ساعت گذشته اتفاق می‌افتد را به خاطر نمی‌آورد.

در سسریال «وحشی» نیز آلمان‌های جنوب شهری که در دیگر ساخته

خطر زامبی‌سازی از فقرا

ادامه از صفحه ۱

در این فیلم کاراکتر پلیس که نماد ساختار است فرد شریفی است که جلوی رشو و... هم می‌ایستد؛ اما فرد بزه‌کار که کاراکتر مافیایی پیدا کرده است برای ذغدغه‌های شخصی خود چنین مسیری را رفته، گفت‌وگوی قاضی و ناصر خاک‌ازد یاباگر این مفهوم است. نگاه سوم به ترکیبی از ساختار و کارگزار معتقد است و نقش هیچ‌کدام را منتفی نمی‌داند، فیلم «ارتقا‌ع پست» ابراهیم حاتمی‌کیا نمونه‌ای از این نگاه به موضوع نابرابری است که نه ضعف‌های ساختاری در تولید نابرابری را رد می‌کند نه خطاهای مهمی فردی را. نگاه چهارم اما متمرکز بر ایده فرهنگ فقر است، اسکار لوئیس انسان‌شناس آمریکایی از ایده‌پردازان فرهنگ فقر که بیشتر به‌خاطر تصاویر و واضحش از زندگی زاغه‌نشینان و استدلالش مبنی بر اینکه فرهنگ بین‌نسلی فقر فراتر از مرزهای ملی است، شهرت دارد ادبیاتی متفاوت در این حوزه دارد. از نظر او فرهنگ فقر خود یک خواش از زندگی است که ویژگی‌هایی مانند خشونت، دروغ، فرصت‌طلبی، تقدیرگرایی، سنت‌گرایی، بی‌اعتماد به ساختار

ارتباطات طبقه‌ای معنا پیدا می‌کند؛ مثلاً آنجا که در «چهارشنبه‌سوری» اصغر فرهادی، روح‌انگیز وارد زندگی مرده و مرتضی می‌شود، رفتارها آنجا قضاوت و مقایسه می‌شوند، نابرابری در کنار علت نابرابری. مثل الهه حسین‌نژاد که بین اسلام‌شهر و شهرک غرب قربانی میدان آزادی شد و... دوم: وقتی فقر را امری ذاتی بدانیم نمی‌توان ریشه آن را پیدا کرد، این ایده در توصیف وضعیت، موقعیتی را پلیدی می‌آورد که راه فرار را برای ایرادهای ساختاری و عیوب فردگرایانه باز می‌کند. سوم: ارانه چنین تصویری تلاش برای رفع نابرابری را به بن‌بست می‌کشاند، تغییر امر ذاتی مگر به این راحتی‌هاست؟ باتالای که فرهنگ فقر می‌سازد و مدام فقر و خشونت و بزه را تولید می‌کند بدون راه‌حل می‌شود. چهارم: فرهنگ فقر و ارانه تصویر زامبی‌وار از فقرا توهمین به خودفرا و هل دادن آن‌ها به منجلا‌یی است که از قبل تکلیفشان را هم شخص کرده‌ایم. تشدیدبزه، خشونت، دروغ... بیامد چنین توصیفی از ماجراست. فردی که فرار است به واسطه یک خاصیت ذاتی تحقیر شود چرا نباید از آن استفاده حد‌اکثری کند؟

ادامه از صفحه ۱۳